

محمد باقر بهودی

اختلاف در قراءت قرآن، یعنی ارائه صورتهای مختلف از تلاوت واژه ها که به نام قاریان صدر اول ثبت شده است، از قراءت رسول خدا (ص) نشأت نمی گیرد که رسول خدا قرآن مجید را به گونه های مختلف قراءت کرده باشد و حافظان صدر اول به نقل و حکایت آن پرداخته باشند؛ بلکه تابعین و متکلمین اسلامی، گاه به خاطر اغراض سیاسی - فرقه ای و گاه به خاطر خیر اندیشی و رفع اشکالات علمی، ادبی، فقهی و ... با تغییر قراءت و تبدیل عبارت اعمال نظر کرده اند و ندانسته اساس تحریف را پی ریزی کرده اند. بحث این مسائل را در جای خود استیفا کرده ام و اینک یک مورد آن را به بحث و پژوهش می گذارم، تا خوانندگان را با ریشه این مسائل آشنا سازم.

ملاحظه کنید: ماده «د.ری» به صورتهای «أدری، تدری، ندری، أدراک، ادراکم، یدریک» سی نوبت در قرآن آمده است. از این سی مورد، بیست و نه مورد آن که اشکال علمی - ادبی ندارد. قراءت تمام قاریان (قراء سبعة، قراء عشرة، قراء اربعة عشر، با تمام روایانشان) یک نواخت و همعنان است. فقط یک مورد آن که واژه «أدراکم» باشد، به گونه های مختلف قراءت شده است. زیرا که ظاهر آیه را با قواعد ادب منطبق ندیده اند و با تغییر قراءت و حتی تغییر عبارت به حل آن پرداخته اند.

آیاتی که باید مورد بحث قرار بگیرد تا مسأله روشن گردد، بدین صورت است:

«وإذا تلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقرآن غير هذا أو

بَدَلَهُ. قَل مایکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی. ان أتبع إلا ما یوحی إلی. إنی أخاف -
 إن عصیت ربی - عذاب یوم عظیم. قل لو شاء الله ماتلوتہ علیکم ولا أدریکم به فقد
 لبثت فیکم عمراً من قبله أفلا تعقلون»^۱

و چون آیات آسمانی ما بر آنان تلاوت شود و درستی رسالت را روشن سازد، آنان که
 روز قیامت را نمی پذیرند و ملاقات با ما را امید ندارند، می گویند: آیاتی که تلاوت شود
 خودش نمی تواند درستی و صحت خود را به اثبات برساند: یا قرآن دیگری بیاور که
 معجزه این قرآن باشد و صحت آن را به اثبات برساند و یا معجزه خود را عوض کن و
 معجز دیگری از قبیل ازدها و ید بیضا برای صحت قرآن بیاور.

در پاسخ آنان بگو: مرا نمی رسد که معجزه خود را تبدیل کنم و معجزی دیگر بیاورم.
 من فقط پیامگزارم و جز آنچه را به من وحی و اشارت شود، پیروی نمی نمایم. من فرمان
 یافته ام که آیات قرآن را تلاوت کنم و همان آیات را گواه رسالت خود بدانم. اگر من
 فرمان خدا را عصیان کنم و از تلاوت قرآن ابا ورزم، از عذاب روز بزرگ قیامت بر خود
 خائف و بیمناکم.

اگر خدا خواسته بود که معجز قرآن مخفی بماند و معجز دیگری بر صحت رسالت من
 ارائه گردد، من قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و نه شما را از وجود آن باخبر
 می ساختم. بلکه آن را برای خودم و خاندانم ذخیره می ساختم. این قرآن، کلام خداست
 که هم متن رسالت است و هم سند رسالت. اگر شما تصور می کنید که قرآن، کلامی
 است که خود به هم یافته ام، من که پیش از نزول قرآن، عمری در میان شما به سر
 برده ام و نه چنین بیانی داشته ام و نه از مقوله رسالت، کلمه ای بر زبان داشته ام. آیا
 اندیشه خود را به کار نمی بندید.^۲

منظور مشرکین که در سؤال خود گفته بودند: «قرآنی غیر از این قرآن بیاور یا آن را
 عوض کن» همان بود که در ترجمه آیه آورده ام، با این توضیح که گفته بودند: اگر قرآن
 تو مانند کتاب تورات و کتاب انجیل، کتاب آسمانی است، باید سوای قرآن، معجزه ای
 بیاوری که دلیل ادعای تو باشد، مانند موسی و عیسی که برای صحت تورات و انجیل
 معجزه های دیگری غیر از متن تورات و انجیل ارائه کردند. این، قابل پذیرش نیست که
 دلیل کسی عین مدعایش باشد. بنابراین، اگر اصرار داری که معجزه ات قرآن خواندنی
 باشد، قرآن دیگری بیاور که معجزه گر باشد و با خواندن آن، کوهها جا به جا شود و
 شهرها به هم نزدیک گردد و مرده ها را به سخن آورد

(ولو أن قرآنا سیرت به الجبال او قطعتم به الارض او کلم به الموتی).^۲

و یا این که معجز قرآنت را عوض کن و مانند سایر انبیا معجزه های دیگر بیاور و یا همین قرآن را به صورتی تبدیل کن که بتواند معجزه گر باشد و کارهای خارق العاده انجام دهد.

چنانکه ملاحظه می شود، در این ترجمه و تفسیر، چند مسأله، دقیقاً روشن شده است:

۱. پیشنهاد مشرکین که گفته بودند: «اِنَّ بقرآن غیر هذا، أو بدله» یعنی یا قرآن دیگر بیاور و یا همین قرآن را عوض کن، منظور مشرکین کاملاً روشن شده است و معلوم است که آنان چه می خواسته اند.

۲. با صراحت روشن شده است که مسأله مشیت (لوشاء الله) ناظر به همان اقتراح و پیشنهاد مشرکین است و اگر بر اساس ضابطه «لو حرف امتناع لامتناع» تقدیر آیه را به قلم بیاوریم، باید بگوییم:

اگر خدا خواسته بود که من معجزه ام را تبدیل کنم و یا قرآن دیگر بیاورم که معجزه گر باشد و صحت رسالت مرا تأیید کند، من این قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم، حتی خبر آن را با شما در میان نمی نهادم. ولی خدا خواسته بود که معجزه من همین قرآن باشد، لذا قرآن را بر شما تلاوت کردم.

در این ترجمه و تفسیر، جمله «أدراکم» به صورت فعل مضارع متکلم معنی شده است که طبعاً فاعل آن رسول الله است. این خود مقتضای «لاء صله» است که بر سر جمله «ولا أدراکم به» دیده می شود.

شرایط به کار بردن «لاء صله» و شناخت آن از «لاء نافی» بدین قرار است:

لاء نافی:

اگر میان دو جمله منفی که به هم عطف می شوند، راجح و مرجوحی نباشد، جمله را باید با آرایش زیر بیارایند:

۱. ارکان هر دو جمله، از حیث مسند و مسند إليه، باید مذکور شوند.

۲. به هیچ وجه نمی توان حرف نفی را از جمله دوم حذف کرد، خواه جمله معطوف و معطوف علیه با «لاء نافی» نفی شده باشند و یا با سایر حروف نافی، مانند: ما، لیس، لم، لن و...

۳. باید همان حرف نفی را که بر سر جمله اول آورده شده، بر سر جمله دوم تکرار کرد.

با این شرایط استقلال دو جمله محفوظ می ماند، به طوری که صاحب سخن می تواند

از آوردن جمله دوم صرف نظر کند و به ذکر هر یک از دو جمله که مایل باشد اکتفا کند. در این زمینه، شاهد قرآنی فراوان است و اینک چند نمونه آن:

۱. «اولئك لاخلاق لهم في الآخرة. ولا يكلمهم الله. ولا ينظر إليهم يوم القيامة. ولا يزكّيهم. ولهم عذاب اليم.»^۴

این دسته از یهودان، روز واپسین بهره ای از رحمت خدا ندارند و خداوند با آنان همسخن نمی شود و به چهره آنان نمی نگرد و از آلودگی پاکشان نمی سازد و عذاب دردناکی برای آنان مهیاست.

در این آیه شریفه جمله «ولا يكلمهم الله» و دو جمله بعد آن، از حیث مفاد و معنی، کاملاً مستقل و از هم جدایند و اولییتی در نفی و اثبات هم ندارند. یعنی اگر خداوند عزت، با کسی سخن نکند، نه کسی انتظار آن را دارد که پس باید با نظر لطف به او بنگرد و از پلیدی گناهان پاک و تطهیرش نماید و نه کسی می گوید: اگر خدا با کسی سخن نکند به طریق اولی به او نظر لطف نمی اندازد و از پلیدی گناهان تطهیرش نمی کند. لذا، قرآن مجید در جای دیگری جمله دوم را حذف می کند و می فرماید:

«اولئك ما ياكلون في بطونهم إلا النار ولا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذاب اليم.»^۵

۲. «...فلا تلوموني ولوموا أنفسكم. ما أنا بمصرخكم و ما أنتم بمصرخي...»^۶
روز قیامت شیطان به مریدان خود می گوید: ...اینک مرا ملامت نکنید. باید خودتان را ملامت کنید که فریب مرا خوردید. امروز، من نمی توانم به فریاد شما برسم و شما نمی توانید به فریاد من برسید.

در این آیه هم، کسی با خود نمی گوید: اگر مریدان شیطان نتوانند به داد شیطان برسند، شیطان که می تواند به داد مریدانش برسد و نه کسی تصور می کند که اگر شیطان نتواند به داد مریدانش برسد، مریدانش می توانند به داد او برسند. زیرا شیطان مریدانش در یک حد قرار دارند. لذا، «ماء نافی» بر سر هر دو جمله فرا آمده است.

۳. «قالوا لم نك من المصلين. ولم نك نطعم المسكين.»^۷

موقعی که از دوزخیان پرسند که با چه جرمی به دوزخ نگون گشتید، می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم و درمانده مسکین را اطعام نمی کردیم.

در این آیه هم، دو جمله منفی کاملاً مستقل و از هم جدایند. نه اولییتی در میان است که اگر کسی نماز نگذارد، از فقرا هم دستگیری نخواهد کرد و نه از جانب اثبات که اگر کسی نماز نگذارد، از فقرا دستگیری خواهد کرد. در این دو جمله، حرف جحد (لم) بر

سر هر دو جمله بر قرار مانده است.

۴. «قل إني لن يجيرني من الله احد ولن اجد من دونه ملتحداً»^۸

اگر من نیز نافرمانی کنم، هیچ کس نمی تواند مرا از عذاب خدا امان بدهد و من جز خود او پناهگاهی نخواهم یافت. در این دو جمله هم، حرف «لن» بر سر هر دو جمله برقرار است؛ چرا که هر دو جمله نفیاً و اثباتاً ملازمه و اولویت ندارند.

لاء صله:

اما اگر میان دو جمله منفی که به هم عطف می شوند راجح و مرجوحی باشد، باید جمله را با آرایش زیر پردازند:

۱. اتحاد آن دو جمله از حیث مسند و مسندلیه و لا اقل یک رکن آن برقرار باشد، تا اصل اولویت احراز شود.

۲. نباید حرف نفی را که بر سر جمله اول آورده اند (لیس، غیر، لن، ما) بر سر جمله دوم تکرار کنند، بلکه باید به جای آن، لاء نافیه را به عنوان صله بیاورند، تا گواه اولویت و رجحان باشد. اینک چند شاهد از قرآن کریم:

۱. «صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين»^۹

ما را به راه آن امتهایی ببر که نعمت هدایت ارزانی آنان کرده ای، غیر از آن جمعی که مورد خشم قرار گرفته اند و نه آن جمعی که حیران و سرگردانند.

اندیشه مردمی بر آن است که اگر امتی بانافرمانی مغضوب خدا نباشند، سعادت آنان تأمین است و قرآن مجید می فرماید: نه، سعادت امتهای موقعی تأمین است که دانسته و خواسته در راه درست قدم بردارند. اگر ندانسته و نخواستسته از راه حق دور شوند و گمراه باشند، باز هم روی سعادت را نمی بینند. شما در دعای خود بگویید: پروردگارا ما را به راه مغضوبان درگاهت مبر و نه به راه گمراهان و سرگشتگان.

در این آیه، تمام ارکان جمله دعائیه اتحاد دارند و تنها استثنای مغضوبین و ضالین محل افتراق است.

۲. «لن يستنكف المسيح أن يكون عبداً لله ولا الملائكة المقربون»^{۱۰}

مسیح بن مریم، هرگز عار و ننگ ندارد که از بندگان خدا باشد و نه فرشتگان مقرب که در پایگاه قدس الهی جای دارند.

بر اساس همین ضابطه رجحان و اولویت، به آیه مزبور استشهاد کرده اند که باید فرشتگان مقرب را والاتر از انبیاء بدانیم، زیرا مقتضای این گونه عبارات آن است که رتبه پایین را در جمله اول بیاورند و رتبه بالا را در جمله بعدی با «لاء صله» بر آن عطف

کنند.

سید مرتضی هم که انبیاء را بالاتر از فرشتگان می شمارد، این قاعده را نقض نمی کند، بلکه با توجیه آیه، به تحکیم اعتقاد خود می پردازد.^{۱۱}
در این آیه اتحاد مسند (استنکاف) برقرار است و مسندِ آیه آن (مسیح - ملائکه مقرب) با هم افتراق دارند.

۳. «وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبیّ إلاّ اذا تمنى ألقى الشیطان فی أمانته فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثمّ یحکم الله آیاته واللّه علیم حکیم. لیجعل ما یلقى الشیطان فتنهً للذین فی قلوبهم مرض والقاسیه قلوبهم.»^{۱۲}

ما پیش از تو رسولی نفرستادیم و نه پیامبری که آیات ما را بر مردم تلاوت کنند، جز آن که هرگاه آیات خدا را زیر لب زمزمه کردند، شیطان در زمزمه آنان طنین افکند و صورت آیات را دگرگون کرد.

از پس این واقعه ها، خداوند رحمان، هماره، القاءات شیطانی را محومی کند و آیات خود را تحکیم، تا عصمت آیات الهی و عصمت رسالت برقرار بماند. خداوند رحمان، دانا و کاردان است. از این روی، خداوند رحمان، از خرابکاری شیطان مانع نشد، تا القاءات شیطان وسیله آزمون باشد، برای آن مؤمنانی که در دلهایشان بیماری نفاق است و آن کافرانی که دلهایشان چون سنگ است.

در این آیه «نبی» در رتبه دوم قرار گرفته است، با آن که باید در رتبه اول باشد؛ چرا که شأن رسول، از شأن نبی بالاتر است. خصوصاً که پیام الهی و کتابهای آسمانی به عهده رسولان در حافظه مؤمنان و یا در صفحات دفترها و کتابها ثبت می شود و از دگرگونی و اختلاف و تشتت مصونیت پیدا می کند و اگر شیطان، در صدد القاء برآید در عهد انبیاء و حافظان مکتب، القای او بی اثر خواهد ماند.

ولی علت آن است که قرآن مجید، نمی خواهد مسأله ارسال رسولان و انبیاء را مطرح کند، بلکه می خواهد حرص شیطان را در اغوای مردم مطرح کند و بگوید: شیطان در اخلال به امر رسالت و اغوای مردم، از هیچ دقیقه ای فروگذار نخواهد کرد و نه تنها در تلاوت رسولان رخنه می کرده است، بلکه در تلاوت انبیاء هم رخنه می کرده است. باشد که لحظاتی و ایامی چند مردم را در حیرت و اختلاف نگهدارد.

در ضمن، اکثر، مفسرین در این آیه کریمه کلمه «تمنی» را به معنای آرزو دانسته اند و عده معدودی به عنوان احتمال، کلمه «تمنی» را به معنای تلاوت گرفته اند که در اشعار عرب جاهلی هم سابقه دارد. ولی چنانکه ملاحظه کردید، در ترجمه آیات مزبور، نویسنده

این سطور، با ضرس قاطع کلمه «تمنی» و «أمنیة» را به معنای «تلاوت زیر لب» ترجمه کرده است.^{۱۳}

این ترجمه کاملاً ادبی است، زیرا در کتابهای صرفی و معاجم لغوی متعرض شده اند که اگر کلمه مضاعف، مانند: «ظن، یظن» به باب «تفعل» برود، حرف سوم آن به «یاء» تبدیل می‌شود و به جای «تظنن» «تظنی» گفته می‌شود. به همین ترتیب در «تقضض» «تقضی» گفته می‌شود و در «تغنن» «تغنی» و هکذا...

کلمه «تمنی» هم در این آیه کریمه از ماده «من یمن» خواهد بود که به معنای زمزمه و تلاوت زیر لب است. مانند کسی که برای خودش قرآن می‌خواند و تنها صدای «من، من» او مسموع می‌شود، بی آن که پیکره حروف و کلمات از هم ممتاز گردد. در مقابل آن کلمه «تغنی» قرار می‌گیرد که به معنای تلاوت با «غنه» است، آن هم «غنه» به معنای لغوی که آوا به طور کلی از خیشوم برآید و طنین افکند.

اصل ماده آن نیز «غن، یغن» از ماده مضاعف است که چون به باب «تفعل» برود، نون سوم آن به «یاء» بدل می‌گردد و به صورت ناقص یائی تلفظ می‌شود. یعنی: درست مانند ناقص یایی اصل، در حال جزمی یاء آن حذف می‌گردد، چنانکه در حدیث رسول الله (ص) چنین آمده است.

«من لم یغن بالقرآن فلیس منا».

بنابراین، کلمه «تغنی» و «تمنی» مشترک لفظی نیستند که دارای دو معنی باشند، بلکه تشابه ظاهری و اشتراک در صیغه باعث شده است که در لباس مشترک لفظی ظاهر شوند.

در واقع، ما یک «تمنی» از ماده «م.ن.ی» داریم که معنای «آرزو» می‌دهد و یک «تمنی» از ماده «م.ن.ن» داریم که از تلاوت زیر لب حکایت دارد، چنانکه یک «تغنی» از ماده «غ.ن.ی» داریم که معنای آن ترانه سرائی است و یک «تغنی» از ماده «غ.ن.ن» داریم که معنای آن آوای باغنه و پرطنین است.

طرح این مسأله که تمام انبیاء و رسولان با یک چنین مشکلی مواجه شده اند، یعنی در حین تلاوت زیر لب، شیطان در موج پیام آنان رخنه می‌کرده است، به خاطر این بود که رسول خدا روزی در مسجد الحرام، سوره نجم را در نماز خود تلاوت کرد تا به این آیات شریفه رسید: «أفرأیتم اللات و العزی. و مناة الثالثة الاخری...» و چون رسول خدا تنها نماز می‌خواند و آیات سوره نجم را زیر لب تلاوت می‌کرد، گویا شیطان صدای آن سرور را به این صورت به گوش مشرکین رسانید:

«فرأيت اللآت و العزى. ومناة الثالثة الاخرى...»

من که به معراج رفتم لات و عزی را دیدم و با سومین خدای مشرکین ملاقات کردم... مشرکین که در نادى خود ضلع شرقى و جنوبى كعبه جلوس کرده بودند گه گاه، به تلاوت رسول الله (ص) گوش می دادند، با شنیدن این جمله: «فأريت اللآت والعزى...» شاد شدند و هلهله سردادند که بالاخره، محمد تسلیم شد و خدایان ما را ستایش کرد و چون رسول خدا از ماجرا با خبر شد، لازم دید که مکرر در مکرر سوره نجم را با آوای بلند و پرطنین در نمازهای خود تلاوت کند، تا اشتباه مردم برطرف شود.

رسول خدا با الهام از همین آیات سوره حج ۵۲-۵۴، به امت خود فرمود:
«من لم يتغن بالقرآن فليس منا».

هر کس قرآن را با آوای بلند و ترتیل روشن تلاوت نکند (یعنی از بلند کردن آوای باطنین خود امتناع ورزد) از ما نیست. در حدیث دیگری فرمود:
«ما أذن الله لنبيّ مثل ما أذن له أن يتغنّى بالقرآن».

خداوند عزت به هیچ پیامبری اجازه نفرمود که صدای خود را با ترتیل و طنین، بلند کند به آن صورت که اجازه فرمود به هنگام تلاوت قرآن، صدای خود را با ترتیل و طنین بلند کند.^{۱۴}

البته، دانشمندان شیعه و سنی، لفظ «تغنى» را در این دو حدیث و سایر احادیث مشابه، بر همان «تغنى» از باب سرود و ترانه حمل کرده اند و چون مفاد حدیث را با ضرورت مذهب (حرمت غنا و ترانه سرائی) در تناقض دیده اند، به توجیه و تأویل آن پرداخته اند. این توجیهاات و تأویلات در کتاب بحار الانوار ج ۷۹/۲۵۵ و ج ۹۲/۱۹۲، امالی سید مرتضی ج ۱/۳۴ آورده شده است.

۴. «ليس بامانيكم ولا امانى اهل الكتاب من يعمل سوءاً يجزبه»^{۱۵}

نجات آخرت بسته به آن نویدها نیست که شما در زیر لب شعار خود ساخته اید و نه آن نویدها که شعار اهل کتاب از یهودیان و نصرانیان است. هر کس گناه کند به کیفر می رسد.

در این آیه هم «امانى» جمع «امنيه» است و امنيه، صيغه مشترك و به همان معنایی است که در فصل قبلی گذشت، یعنی شعار زیر لب، نه آرزو که معنای دیگر این واژه است.

قرآن مجید، به مشرکین و منافقین می گوید:

«نجات آخرت و رستن از عذاب الهی در گرو آن است که از دایره طاعت پا بیرون ننهید

و پیرامون معاصی نگردید و گرنه هر کس نافرمانی کند و کار نادرستی انجام دهد، باید کیفر ببیند.»

یعنی: اساس مکتب را بر تصورات خام و اوهام شیطانی شما مردم بنا ننهاده اند که هماره در پاسخ انبیا می گویند: خدا کریم است. خدا کریم است. و یا در زیر لب می سرایید که: خدا کریم تر از آن است که مشتی خاک را با آتش قهر خود خاکستر کند.»

ونه بر یافته های اهل کتاب استوار است که می گویند:

«لن تمسنا النار إلا أياما معدودات.»^{۱۶}

جز دو سه روزی عذاب خدا دامن ما را نخواهد گرفت.

چرا که:

«نحن أبناء الله وأحباؤه،»^{۱۷}

فرزندان خداییم و دوستان اویم و خدا هرگز فرزندان و دوستان خود را عذاب نخواهد کرد.

چنانکه ملاحظه می شود، قرآن مجید «أمانی أهل الكتاب» را در رتبه دوم آورده است، از آن روی که در اثر ایمان و داشتن مکتب الهی، بر سایر مردم رجحان دارند و شعارهای آنان باید پشتوانه الهی داشته باشد و از تورات و انجیل برگرفته شود، ولی چون شعار فعلی آنان پشتوانه الهی ندارد، لذا با «لاء صله» آن را هم نفی می کند و بی اثر می شناسد.

اینک به بحث اصلی خود باز می گردیم که آیه ۱۶ سوره یونس بود:

«قل لو شاء الله ماتلوته علیکم ولأدراکم به فقد لبثت فیکم عمراً من قبله افلا تعقلون.»

تعقلون.»

بر اساس شواهدی که یاد شد و شواهد بسیار دیگری که از درج و شرح آن خودداری گردید، وجود «لاء صله» بر سر جمله «ولا أدراکم به» ایجاب می کند که فاعل این جمله، با فاعل جمله «ماتلوته» متحد باشد. قاریان صدر اول که هم کاربرد «لاء صله» را می دانسته اند و هم صیغه های مشترک را شناسائی می کرده اند، بی آن که خود را با اشکالی مواجه ببینند، به قراءت مشهور خود مشروعیت داده اند، ولی قاریان عهد تابعین که کاربرد «لاء صله» را می دانسته اند و از صیغه های مشترک بی خبر بوده اند، یعنی نمی دانسته اند که چسان «أدراکم» فعل متکلم است و فاعل آن نیز رسول الله خواهد بود، دست به اصلاح قراءت زده اند و برخی آیه را به صورتی قراءت کرده اند که «لاء صله» را حذف کنند و از آن خلاصی یابند. مثلاً از ابن کثیر مکی، روایت کرده اند که آیه را به این

صورت قرائت می کرده است:

«لو شاء الله ما تلوته عليكم ولأدراكم به.»

در این قرائت، «لاء صله» وجود ندارد بلکه یک لام تأکید بر سر فعل «أدراکم» درآمده است این قرائت علاوه بر شنوئی که دارد، یعنی با رسم الخط قرآن برابری ندارد، بدون تناسب جمله ایجابیه را با تأکید تمام بر جمله منفی عطف کرده است و سیاق آیه را در هم ریخته است.

و دبیر طاهریان، ابو عبدالله سیاری، که از غلات معروف است در کتاب تحریف قرآن روایت می کند: تنزیل آیه، بدین صورت بوده است:

«...ماتلوته عليكم ولأنذرتکم به.»

اگر خدا خواسته بود، من این قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و نه شما را به وسیله قرآن انذار می کردم.

این قرائت به صورتی طراحی شده است که فاعل هر دو جمله، رسول الله (ص) باشد، تا با «لاء صله» سازگار گردد، ولی از این نکته غفلت شده است که میان این دو جمله، راجح و مرجوحی وجود ندارد، تا «لاء صله» را ایجاب کند. علاوه بر این که جمله «أنذرتکم» حشو و زائد خواهد بود؛ زیرا اگر تلاوت نفی شود، انذار با قرآن هم نفی شده است و نیازی به آوردن جمله دوم نخواهد بود.

قرائت دیگری هم از حسن بصری و ابن عباس روایت کرده اند. این قرائت بنا بر توجیهی که از ابن جنی و قطرب حکایت شده است^{۱۸} بدین صورت خواهد بود: «...ما تلوته عليكم ولا أدركکم به.»

درست مانند قرائت سابق چنان طراحی شده است که فاعل هر دو جمله، رسول الله (ص) باشد و سیاق فعل ماضی متکلم محفوظ مانده باشد. این قرائت معنای مناسبی دارد. یعنی:

اگر خدا خواسته بود، من این قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و نه با طرح اعجاز آن به مبارزه با شما بر می خاستم.

ولی این قرائت هم مانند قرائت قبلی، با رسم الخط قرآن برابر نیست و مستلزم اعتراف به تحریف قرآن است.

در لسان العرب حکایت شده است که برخی آیه کریمه را به این صورت تلاوت کرده اند: «...ما تلوته عليكم ولا أدراکم به» چون بر روی هر دو همزه فتحه نهاده اند، جمله «أدراکم» فعل ماضی باب افعال از ماده «درء» خواهد بود. صاحب لسان العرب آن را

لحن و مردود می شمارد و صاحب صحاح می گوید: «الوجه فيه ترك الهمز» یعنی اگر اصل ماده را هم مهموز بدانیم بهتر آن است که همزه را ترک کنیم. یعنی همزه را اعلال کنیم و با الف بخوانیم. این قراءت (اگر نقل آن صحیح باشد) بی آن که مشکل «لاء صله» را حل کند، مشکل دیگری هم بر آن می افزاید و معنای آیه را هم به اختلال می کشاند.

نگارنده سطور بر آن است که این قراءت به درستی حکایت نشده است و در عوض آن که همزه دوم را با ضمه بیاریند، با فتحه آراسته اند و سپس به لحن و مردودیت آن حکم رانده اند. اگر این قراءت به صورت «أدرؤکم» بوده باشد می تواند اصالت کامل داشته باشد و از هرگونه اشکالی پیراسته باشد، زیرا «أدرؤکم» فعل متکلم خواهد بود و فاعل آن با فاعل «تلوت» متحد می شود که رسول الله باشد. بنابراین قراءت، ترجمه دقیق آیه چنین خواهد بود:

«اگر خدا می خواست که من معجزه دیگری غیر از این قرآن ارائه دهم، این قرآن را بر

شما تلاوت نمی کردم و نه با اعجاز و بلاغت آن، به مبارزه با شما بر می خاستم.»

گویا صاحب این قراءت می خواسته است که ریشه قراءت مشهور را ارائه کند و بگوید: جمله «ولأدراکم» در اصل، «ولأدرؤکم» بوده است و چون در اکثر صیغه های این ماده، همگان همزه را اعلال می کنند، مانند: «مدارا»، «دریه»، «تداری»، «تدری» و بسیاری از موارد دیگر که به اعلال این همزه رسمیت می دهد. «أدرؤکم» نیز در اثر همین اعلال به صورت «أدراکم» با الف تلاوت شده است و این نیز نوعی اشتراک لفظی است. ظاهراً قاریان صدر اول به همین معنی توجه داشته اند که بدون تأمل به قراءت خود شهرت و مشروعیت داده اند.

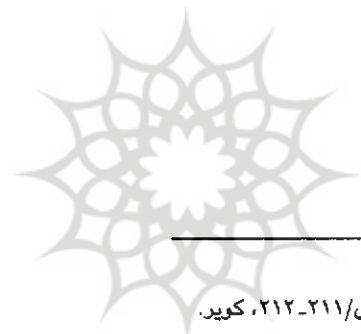
چنانکه ملاحظه شد، تابعین صدر اول با این چند قراءت، در صدد برآمده اند که به هر صورت مشکل آیه را حل کنند، گرچه با ادعای تحریف باشد. کاش آیه را به این صورت قراءت کرده بودند که فعل «أدریکم» با همزه مضموم تلفظ شود و صیغه متکلم باب افعال باشد از ماده «دری. یدری» تا از تمام مشکلات ادبی پیراسته باشد و با رسم الخط قرآن نیز همگام باشد.

متأسفانه جمعی از مفسرین نیز، بی توجه به وجود «لاء صله» ظاهر آیه را سند گرفته اند و «ولأدریکم» را فعل ماضی باب افعال دانسته اند که ضمیر آن به «الله» بر می گردد. یعنی: من قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و نه خداوند شما را از وجود قرآن با خبر می ساخت. در حالی که اگر مفاد آیه این باشد باید جمله را به این صورت بپردازند: «... ماتلوته علیکم و ماأدراکم الله به» یعنی هم ماء نافیه تکرار شود و هم

فاعل «أدراکم» ظاهر شود تا هر دو جمله مستقلاً متعلق مشیت قرار بگیرند.

اشکال دیگر این ترجمه و تفسیر آن است که آیه کریمه را از نسق می اندازد و حجت آیه را خنثی می کند؛ زیرا جمله بعدی: «فقد لبثت فیکم عمراً من قبله» فاء تفریع دارد و باید بر دو جمله قبلی متفرع شود، تا حجت آیه را تکمیل کند، در حالی که با جمله دوم «أدراکم الله به» اجنبی و بیگانه مانده است.

بنابراین، ترجمه و تفسیر درست همان است که بر اساس قواعد ادبی و رعایت «لاء صله» در کتاب «معانی القرآن» آمده است، چنانکه مرحوم قمشه ای و کاظم معزی و آیتی و نویسندگان تفسیر نمونه و جماعت دیگری بر روال فطری و ارتکاز ذهنی، فاعل هر دو جمله را رسول خدا دانسته اند و با صاحب معانی القرآن همگام و همعنان بوده اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. سوره «یونس»، آیه ۱۵ و ۱۶.
۲. «معانی القرآن»، محمد باقر بهبودی/ ۲۱۱-۲۱۲، کویر.
۳. سوره «رعد»، آیه ۳۱.
۴. سوره «آل عمران»، آیه ۷۷.
۵. سوره «بقره»، آیه ۱۷۴.
۶. سوره «ابراهیم»، آیه ۲۲.
۷. سوره «مدثر»، آیه ۴۲-۴۴.
۸. سوره «جن»، آیه ۲۲.
۹. سوره «فاتحه»، آیه ۱۰.
۱۰. سوره «نساء»، آیه ۱۷۲.
۱۱. «آمالی»، سید مرتضی، ج ۲/ ۲۳۵: «مجمع البیان»، ج ۲/ ۱۴۶.
۱۲. سوره «حج»، آیه ۵۲-۵۳.
۱۳. «معانی القرآن»، ۲۴۶.
۱۴. «بحار الانوار»، ج ۹۲/ ۱۹۱: «صحیح بخاری»، ج ۶/ ۱۲۵، «صحیح مسلم»، ج ۱/ ۵۴۵.
۱۵. سوره «نساء»، آیه ۱۲۳.
۱۶. سوره «آل عمران»، آیه ۲۴.
۱۷. سوره «مائده»، آیه ۱۸.
۱۸. «مجمع البیان»، امین الاسلام طبرسی، ج ۵/ ۹۷.